

ولی فقیه و شرط اعلمیّت^۱

دکتر ولی الله ملکوتی فر*

چکیده:

نویسنده در این مقاله می‌کوشد تا با بررسی اجمالی مفاهیمی همچون فقیه، ولی فقیه، تفاوت بین ولی فقیه و مرجعیّت ثابت کند که اعلمیّت از شرایط مرجعیّت است و ولی فقیه نیازی به اعلم بودن در فقه ندارد، بلکه علم به علوم دیگری غیر از فقه برای او ضرورت بیشتری دارد. نویسنده در طول بحث می‌کوشد تا با ارائه و آرایش دو دسته از روایات و دیدگاه‌هایی که دلالت بر شرط اعلمیّت و عدم آن می‌کنند به نقد دسته اول بپردازد.

امام خمینی از جمله فقهای است که شرط اعلمیّت را صراحتاً در ولی فقیه نفی کرده‌اند. امام درجایی تصریح نموده‌اند که: «فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد، به طور کلی در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی فاقد بینش و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام امور جامعه را بر عهده گیرد».

در نهایت نتیجه گرفته شده که منظور از اعلمیّت در ولی فقیه، اعلمیّت در مسائل مربوط به حکومت است نه اعلمیّت به معنای مصطلح آن.

کلیدواژه: فقیه، ولی فقیه، اعلم، اعلمیّت.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۶/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۱۶

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار - Malakouti19468@yahoo.com

مقدمه

آنچه مقابل روی خود دارید بحثی است درباره‌ی ولایت فقیه و علمیت. و نیز بیان این که آیا شرط علمیت برای ولی فقیه لازم و ضروری است یا نه؟ قبل از شروع توجه به این نکته ضروری است که تمامی ادیان به ویژه اسلام یکی از اهداف مهم‌شان بر پایی حکومت است. اکنون جای این سؤال است که آیا استقرار حکومت تنها در زمان معصوم علیه‌السلام لازم و ضروری است یا در زمان غیبت نیز علما و فقهای برجسته در صورت توان موظفاند که چنین حکومتی تأسیس کنند؟ آیا فقهای بزرگ تنها موظف به بیان احکام شرعی هستند یا این که موظفاند مردم را از پیروی و طاعت حاکمان فاسق و ظالم نیز بر حذر دارند؟

بدیهی است که هر محقق و اندیشمندی با کمترین جستجو و با اندکی تأمل و رجوع به عقل در می‌یابد که طبق دستور شرع مقدس تمامی مسلمین موظفاند که از والیان ظالم و فاسد تبعیت نکرده، با آنان مخالفت کنند و نیز موظفاند که برای سرپرستی خود در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام به فقهی عادل و با تقوی رجوع کرده او را به سرپرستی خود برگزینند نه ظلم کنند و نه مظلوم واقع شوند، برای احقاق حق خود تلاش کنند و در راه اجرای قوانین و احکام الهی سهل‌انگاری و مسامحه نکنند.

در زعامت و رهبری فقیه عادل و باتقوی علمیت در همه‌ی ابواب فقهی به همان معنی مصطلح که شرط مرجعیت است، لازم نیست زیرا سپردن حکومت اسلامی در همه‌ی موارد به شخص اعلم و افقه به معنی اصطلاحی آن در همه‌ی شرایط غیرممکن است چراکه تشخیص آن از یک سو و عدم وجود آن احیاناً از سوی دیگر و عدم پذیرش آن از سوی آخر جامعه را بامشکل روبرو می‌سازد. چنین فردی باید در زمینه‌ی اجتماعی و حکومتی نیز مجتهد باشد با روش برخورد با حیلها و ترویج‌های فرهنگ حاکم بر جهان آشنایی داشته باشد رهبر حکومت اسلامی علاوه بر خلوص، تقوی و زهد باید زیرکی و هوش و فراست و قدرت هدایت یک جامعه‌ی بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد.

شرایط ولی فقیه

ولی فقیه کسی است که اولاً فقیه باشد؛ یعنی کلیه‌ی مسؤولیت‌هایی را که بر عهده می‌گیرد

و احکامی را که عمل می‌کند از ادله‌ی فقیهیه به نهج شناخته شده فقهی استنباط، و بدان علم فقهی داشته باشد، زیرا عناوینی مانند «علما» و «فقها» و «راوی حدیث اهل بیت» و «اهل نظر در احکام ائمه» و نظایر آن که در احادیث آمده است، داشتن چنین صلاحیت علمی را برای آنها که می‌خواهند وارثان پیامبران و خلیفه‌ی پیامبر اسلام (ص) و حاکم بر مردم و اختیاردار مجاری امور مسلمین و مرجع و مقلد آنها باشند، ایجاب می‌نماید.

کسی که از روی تقلید و صرفاً به گفته‌ی دیگران آشنایی با احکام اسلام پیدا کرده است، نمی‌تواند مصداق این عناوین و نهایتاً واجد صلاحیت احراز چنین مسؤولیت‌های خطیری باشد.

ثانیاً: باید عادل و متقی باشد، به این معنی که وی باید دارای چنین نیروی معنوی باشد که او را از ارتکاب به محرمات الهی و ترک واجبات باز دارد، همواره عملاً استقامت در جاده‌ی شرع و صراط مستقیم اسلام داشته باشد، زیرا انسان بی‌تقوا و هواپرستی که نمی‌تواند تمایلات شخصی خود را در برابر خواست خدا و اراده‌ی تشریحی او و حوزه‌ی قوانین و احکام الهی کنترل نماید و اعمال او از درون و توسط خود او کنترل نمی‌شود، چگونه می‌تواند وارث پیامبران و خلیفه‌ی رسول خدا (ص) و حاکم بر مسلمین و حجت و اختیاردار زمام امور جامعه‌ی اسلامی باشد؟

ولی فقیه با اختیارات وسیعی که دارد از قدرت قابل توجه و در عین حال خطرناکی برخوردار است و بی‌شک قدرت کنترل نشده، همواره به فساد کشیده می‌شود، ولی فقیه باید قدرتش با نیروی قابل اطمینان کنترل گردد و هیچ نیرویی نمی‌تواند مانند نیروی عظیم بازدارنده‌ی تقوی و عدالت، قدرت را تحت کنترل و در دایره‌ی شریعت الهی محدود و محصور نماید.

ثالثاً: به مقتضای روح هدایت و رهبری معنوی که از وظایف ولی فقیه است و شدت اهتمام او به امر دین و دنیای مردم و دلسوزی او نسبت به وضع جامعه‌ی اسلامی و نیز به دلیل وارث و خلیفه و حاکم بودن و اختیارداری امور جامعه‌ی اسلامی - که اسوه بودن ولی فقیه را ایجاب می‌کند - او باید در مسائل رفاهی و علایق دنیوی خود، پارسا، و از وابستگی به مظاهر دنیوی و علاقه‌ی شدید به امور رفاهی آزاد و از تمایلات شخصی در مورد جاه‌طلبی و جلب منافع مادی و مزایای رفاهی نسبت به خویشتن منزّه باشد. (عمیدزنجانی، فقه سیاسی، ۲، ۳۶۷)

امام خمینی در تعریف ولی فقیه می‌نویسد:



«زعیم و ولی فقیه کسی است که عالم به سیاست‌های دینی و برقرار کننده‌ی عدالت اجتماعی در میان مردم باشد، طبق اخبار در اسلام و وارث پیامبران و جانشین پیامبر خدا(ص) و همچون پیامبران بنی اسرائیل بوده، بهترین خلق خدا بعد از ائمه است و مجاری امور و احکام و دستورها، بدست او بوده حاکم بر زمامداران است.

و از آنجا که دیانت اسلام متکفل تمام نیازهای بشری از امور سیاسی و اجتماعی و مدنی تا زندگی فردی است، چنانکه احکام اسلام نشانگر آن است، در تمام موارد فوق دارای تکلیف و برنامه می‌باشد». (خمینی، الرسائل، ۹۴)

تفاوت‌های ولی فقیه و مرجعیت و فتوی

بیان تفاوت‌های میان ولی فقیه و مرجعیت فتوی در تقریر محل نزاع ما را کمک خواهد کرد.

میان زعامت و مرجعیت فتوی چند فرق می‌توان ذکر کرد:

۱- زعیم و ولی فقیه گذشته از علم به قوانین الهی و عدالت و اجتهاد، باید دارای احاطه به سیاست‌های دینی و شجاعت و مدیریت کافی برای رهبری بوده و از مسائل اجتماعی و سیاسی روز آگاه باشد.

۲- وقتی زعیم و ولی فقیه بنا به مصالح مردم حکمی صادر می‌کند، بر همه، حتی بر کسانی که از دیگری تقلید می‌کنند، آن حکم واجب می‌شود، چنانکه وقتی مرحوم میرزای شیرازی رضوان‌الله علیه زعیم دینی و سیاسی، حکم تحریم تنباکو را صادر می‌کند و یا مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی حکم جهاد دادند، چون حکم حکومتی بود، همه حتی علماء تبعیت کردند.

اگر فرد لایقی که دارای این خصال باشد بپا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول(ص) در امر اداره‌ی جامعه داشت دارا می‌باشد و بر همه‌ی مردم لازمست که از او اطاعت کنند.

۳- مقام مرجعیت فتوی می‌تواند در یک زمان متعدد باشد و هر کس هر مجتهدی را پارسا و داناتر تشخیص دهد از وی پیروی نماید، ولی مقام زعامت و ولایت فقیه نمی‌تواند متعدد باشد، چه این مقام با ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دفاعی باید دارای یک قدرت مرکزی باشد و گرنه موجب تشتت و چند دستگی امت خواهدگشت و وحدت کلمه از بین خواهد رفت، و از این رو



در هیچ زمانی بیش از یک امام نبوده است.

۴- کار مرجعیت فتوی را می‌توان تداوم کار نبوت یعنی ابلاغ قوانین الهی به مردم، و کار ولایت فقیه را تداوم کار امامت یعنی مسؤولیت اجرا و پیاده کردن قوانین دانست.

۵- از شرایط مرجعیت فتوی علمیت است - ولی برای ریاست دینی، زعامت و ولی و ولایت فقیه آگاهان دینی علمیت و یا اولویت را شرط می‌دانند، چنانکه مرحوم «حاج شیخ عباس قمی» در کتاب «فوائد الرضویه» در شرح حال میرزای شیرازی اول می‌نویسد: «یاران و شاگردان شیخ انصاری، مردم را به میرزای شیرازی ارجاع می‌دادند و هرکس درباره‌ی تقلید و مرجعیت می‌پرسید، جز میرزا کسی را نام نمی‌بردند و علمیت و اولویت او تصریح می‌کردند».

پس از رحلت میرزای شیرازی اول به عالم بزرگ سید محمد فشارکی اصفهانی که در فقاہت او را اعلم می‌دانستند مراجعه کردند تا زعامت و ولایت فقیه را به وی بسپارند، ایشان فرمودند: «من شایسته‌ی این مقام نیستم، زیرا ریاست دینی به غیر از علم فقه، امور دیگری لازم دارد، از قبیل اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضع‌گیری‌های درست در هر کار و بدین‌گونه این عالم از خود گذشته مردم را به میرزا محمدتقی شیرازی ارجاع می‌دهد.

۶- در تعیین رهبری رأی اکثریت قاطع مردم شرط است ولی در تحقق مرجعیت چنین شرطی لازم نیست بلکه حتی با تقلید یک نفر شخص مفتی مرجع می‌شود.

۷- رهبری نیابت‌بردار است و لذا می‌تواند در تمام امور مختلف قائم‌مقام داشته باشد ولی مرجعیت از امور شخصی است و نیابت‌بردار نیست.

۸- توقف و تردد در فتوی که وظیفه‌ی مرجع است معنی دارد، ولی توقف و تردد در حکم رهبری معنی ندارد.

۹- رهبری حق عفو زندانیان را دارد، به‌خلاف مراجع. (بی‌آزار شیرازی، رساله نوین، ۶۴)

مفهوم کلمه‌ی اعلم

تبیین کلمه‌ی اعلم ما را در نتیجه‌گیری درست از بحث کمک خواهد کرد، لذا پاره‌ای از آراء محققین را در این باره بررسی می‌کنیم.



محمدتقی حکیم در این باره می‌نویسد: منظور از اعلمیّت اینست که ملکه‌ی اجتهاد در شخص از دیگران بیشتر باشد، نه این که نظر وی به واقع نزدیک‌تر باشد، چون تشخیص این امر غالباً ممکن نیست.

در «مصباح الاصول» چنین می‌خوانیم. منظور از اعلم کسی است که فنون استنباط در او از دیگران بیشتر باشد، به طوری که آیات و روایات را بهتر بفهمد و از دقت نظر بیشتری در تنقیح مبانی فقهی از قواعد اصولی برخوردار باشد و بتواند آنها را بر مصادیقی تطبیق کند، نه این که کسی که اطلاع بیشتری بر فروع فقهی داشته و مدارک آنها را از آیات و روایات بداند. (حکیم، الاصول العامه للفقّه المقارن، ۶۵۹)

«جناب فیروزآبادی» درباره‌ی معنی «اعلم» به نقل از صاحب تقریرات می‌نویسد: مقتضی ریشه‌ی کلمه‌ی «اعلم» که از «علم» گرفته شده است، این است که «اعلم» به کسی گفته می‌شود که علمش به احکام شرعی از غیر «اعلم» بیشتر باشد. ولیکن این معنی قطعاً نمی‌تواند مراد باشد، بلکه منظور از «اعلم» در محل بحث یا کسی است که از نظر ملکه اجتهاد و استنباط احکام و فهم آیات و روایات از دیگران قوی‌تر باشد، یا کسی است که از نظر اطلاعات و احاطه به احکام شرعی و مسائل دینی قوی‌تر باشد. گرچه که از نظر ملکه اجتهاد قوی‌تر نباشد.

ایشان بعد از بیان این دو نظریه، قول اول را ترجیح می‌دهد و برای اثبات نظریه خود به آنچه در ذیل اخبار تراجم آمده است، استناد کرده است، آن‌جا که امام می‌فرماید: «وقتی شما معانی کلام ما را فهمیدید، فقیه‌ترین مردم هستید.» از این حدیث استفاده می‌شود که مجتهد کسی است که معانی کلام ائمه را بهتر بفهمد، نه این که معلومات و احاطه بیشتر به احکام داشته باشد، بنابراین اگر یک نفر به معانی کلام ائمه (ع) داناتر و دیگری معلومات بیشتر داشته باشد، اولی نسبت به دومی افقه و اعلم است. (فیروزآبادی، عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول، ۲۵۹)

سیری اجمالی در پیدایش فرضیه اعلمیّت

قبل از روش موجود روش تقلید از مجتهدین بدون شرط اعلمیّت مورد عمل بود و در هر محل هرکس که به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود می‌توانست، رهبر جمعیتی باشد، ولی در مرور زمان و



پیدایش اختلافات در فروع فقهی، فرضیه‌ی اعلم پیدا شد، و معمولاً نظر داده‌اند که در مسائل خلافی راه صحیح‌تر و عقلانی‌تر این است که از فرد اعلم تبعیت شود.

همچنین با مراجعه به تاریخ تحول فقه، به خوبی می‌توان فهمید که در عصر ائمه و حتی تا یکی دو قرن پس از آن روش فقه در شیعه در چهار دیوار تبعیت از متون احادیث منحصر می‌شد و هرگز اجتهاد به معنای امروز دیده نمی‌شد و بالعکس، اگر کسی در مسئله‌ای اجتهاد می‌کرد، ممکن بود (به طور مسلم) مورد تعرض برادران شیعه خود واقع شود، ولی به مرور زمان اصل احتیاج آنها را وادار کرد بی‌جهت با اجتهاد مخالفت نکرده و کم‌کم این راه محققانه و علمی را بر خود باز کردند و این مجتهدین بزرگ که راستی تاریخ تشیع بوجود هر یک از آنها مباهات دارد تربیت گردید. (احمدی، مقایسه میان ادله، ۲۱۵)

نگاهی گذرا به بحث علمیت در کتاب‌های اصولی

سیدمرتضی و نظریه‌ی علمیت

ایشان در فصلی از کتاب خود به نام «فصل فی صفه المفتی و المستفتی» بعد از بیان صفات مفتی این چنین می‌نگارد: «بدون شک اگر صفات لازم فقط در یک فرد وجود داشته باشد باید مستفتی از او تبعیت نماید و اگر این صفات در گروهی از علماء که مساوی هستند، وجود داشته باشد، در تبعیت هر کدام مخیر است. ولی اگر یکی نسبت به دیگران اعلم یا اورع یا اذین باشد، بین علماء اختلاف است.

برخی گفته‌اند مستفتی در رجوع به هر کدام مختار است، و برخی گفته‌اند: «باید اعلم و ادین را مقدم بدارد»، این قول شایسته‌تر است، چرا که در این صورت اطمینان خاطر بیشتر وجود دارد. (علم‌الهدی، الذریعه الی اصول الشریعه، بحث علمیت)

علامه‌ی حلی و نظریه‌ی علمیت

بر مستفتی واجب است که برای به دست آوردن مجتهد اعلم و اورع کوشش کند، اگر دو مجتهد از جهات مذکور مساوی بودند در تقلید از هر کدام مختار است، اما اگر یکی بردیگری از



بعضی جهات ترجیح دارد باید عمل به راجح نماید و اگر یکی از جهات ورع و دیگری از جهت علم بر دیگری ترجیح داشت، اقوی اخذ بر قول اعلم است. (حلی، تذکره الفقهاء، ۲۴۸)

صاحب معالم و نظریه‌ی اعلمیت

حکم تقلید در صورتی که مجتهد و مفتی واحد باشد، ظاهر است و اگر باهم در فتوی مختلف بودند از دو حال خارج نیست: یا در علم و عدالت با هم متساوی بوده و یا برخی از آنها از نظر علم و عدالت از بعضی دیگر ارجح و افضل می‌باشد، اگر با هم متساوی باشند، مستفتی مخیر است و اگر برخی از بعضی دیگر ارجح و افضل باشد بر مقلد تقلید از وی متعین و واجب است. دلیل ایشان بر این قول این است که: اطمینان به قول اعلم بیشتر و وثوق به آن زیادتر است و از برخی چنین نقل شده که در این فرض نیز قائل به تخییر بین اعلم و غیر آن شده‌اند، ولی اعتماد ما بر فرموده‌ی اصحاب یعنی تعیین اعلم می‌باشد. (زین‌الدین، معالم‌الدین و ملاذ‌المجتهدین، ۲۴۴)

میرزای قمی و نظریه‌ی اعلمیت

... کلام در صورت اتحاد مفتی واضح است و با تعدد: اگر در علم مساوی باشند و در فتوی اتفاق داشته باشند، در تقلید هر کدام از آنها که بخواهد مخیر است، زیرا تقلید هیچیک مرجحی بر دیگری ندارد، و اگر بعضی اعلم و اورع باشند، معروف از مذهب اصحاب ما تقدیم آن بعض بر غیر است، بلکه بعضی گفته‌اند: «در آن خلاقی نیست بدلیل این که اقوی و ارجح است و پیروی از او اولی و احق می‌باشد».

مصنف در ادامه می‌نویسد: اگر اجماع بر مختار اصحاب ثابت شد، بسیار خوب و گرنه اعتماد بر این ظهور و رجحان مشکل است و معلوم است که در این گونه مسائل اجماع محقق نشده است (میرزای قمی، قوانین الاصول).

آخوند خراسانی و نظریه‌ی اعلمیت

برای منع جواز تقلید غیر اعلم به سه وجه استدلال شده:



الف) نقل کرده‌اند که اجماع داریم بر تعیین تقلید افضل.

ب) اخباری که دلالت دارند در صورت تعارض بین قول اعلم و غیراعلم، قول اعلم ترجیح دارد، چنانچه در مقبوله و در غیر آن این مضمون به چشم می‌خورد، و یا برخی از اخبار دلالت دارند بر لزوم اختیار اعلم به منظور حکم کردن بین مردم، چنانچه در حدیث منقول از مولانا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) منقول است: «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک». ای مالک برای قضاوت بین مردم برترین یارانت را انتخاب نما.

ج) رأی مجتهد اعلم به طور جزم و قطع از رأی غیر خود به‌واقع اقرب می‌باشد، بنابراین در وقت تعارض عقل حکم می‌کند که اخذ به قول او افضل است. مرحوم آخوند می‌فرماید: مخفی نماند که ادله سه‌گانه مذکور جمله‌گی ضعیف و غیرقابل اعتماد می‌باشند:

- دلیل اول: احتمال قوی داده می‌شود که جهت تعیین قول اعلم از نظر همه یا بیشتر علماء اصل باشد، پس با دستیابی بر اتفاق علماء نمی‌توان اجماعی تحصیل نمود، چون مدارک این اجماع محتمل است، در نتیجه نقل چنین اجماعی نیز موهون است مضافاً به این که اجماع منقول حتی با عدم وهن حجّت نیست چه رسد در صورتی که موهون باشد.

- دلیل دوم: این که گفته شد در صورت معارضه بین قول اعلم و غیر او در مقام حکومت قول اعلم ترجیح داشته و مقدم می‌گردد، در جواب می‌گوییم: ترجیح مزبور به منظور رفع خصومت و برطرف نمودن نزاع است که صرفاً از این طریق حاصل می‌شود و پرواضح است که ترجیح قول اعلم در مقام حکومت مستلزم آن نیست که در مقام فتوی نیز قول اعلم بر غیراعلم ترجیح داده شود.

- دلیل سوم: این که گفته شد قول اعلم از غیرش اقرب بواقع است از نظر ما هم صغرایش ممنوع بوده و هم کبرایش.

اما صغری: به خاطر آن که بسا فتوای غیر اعلم از فتوای اعلم به‌واقع اقرب می‌باشد، زیرا با فتوی مجتهدی که فوت شده و اعلم است مطابق می‌باشد.

اما کبری: معلوم نیست ملاک حجّیت قول غیر ولو به نحو طریقیّت قرب الی‌الواقع باشد، تا هر رأیی که نسبت به رأی دیگر اقرب الی‌الواقع بود بر آن مقدم گردد، بلکه احتمال می‌دهیم رأی اعلم



و غیرش با هم مساوی بوده و هیچ ترجیحی در بین نباشد، به این معنی که زیادی قرب در یکی اصلاً کوچکترین دخالتی در کشف واقع نداشته باشد بلی، اگر تمام ملاک قرب الی الواقع بود، مثل این که عقل حکم کند که فتوای قریب الی الواقع حجت است البته در مقام تعارض متعیناً اقرب الی الواقع را به طور قطع و جزم باید مقدم داشت. (آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۵)

آیت الله خوئی و نظریه‌ی اعلمیّت

اگر مجتهدین از نظر اعلمیّت اختلاف داشته باشند و یکی از دیگران اعلم باشد و اجمالاً بدانیم که از نظر فتوی با هم اختلاف دارند، بدون شک تقلید اعلم واجب است و چنانچه دیگری از وی اورع باشد اثری ندارد، چون ملاک اعلمیّت به بناء عقلا در علم بیشتر است و شخص اعلم از جهت استنباط از دیگران قوی تر است. (خوئی، مصباح الاصول، ۳، ۴۵۶)

امام خمینی و نظریه‌ی اعلمیّت

حضرت امام پس از یک بحث مفصل در این باره می‌فرماید: از آنچه گفته شد این مطلب به دست می‌آید که از احادیث وارده در این جهت که ترجیح قول اعلم در صورت تعارض رأی اعلم با دیگری و تخییر در صورتی که از نظر علمی مساوی باشند استفاده نمی‌شود در این گونه موارد معمولاً به اصول عملیه رجوع می‌شود، اما توافق اصحاب بر عدم وجوب احتیاط است. ولکن با وجود این تسالم و توافق نیز چاره‌ای جز ترجیح قول اعلم نمی‌باشد چون اخذ به قول اعلم مورد توافق اصولی‌هاست، همان‌گونه که علماء توافق دارند که اگر مجتهدین از این جهت مساوی باشند، ما مختار بین یکی از این سه مورد می‌باشیم:

۱- این که به دلخواه نظر یکی را انتخاب کنیم. ۲- عدم وجوب احتیاط. ۳- اخذ به قولی که به احتیاط نزدیک‌تر است. (خمینی، الرسائل، ۱۵۰)

آیا اعلمیّت در ولی فقیه شرط است؟

شرط اعلمیّت اجماعی نبوده، بلکه علماء نیز اختلاف نظر دارند:

الف) عده‌ای می‌گویند علمیت شرط رهبری است مطلقاً و به ادله استناد کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود(همان):

۱- در کتاب سلیم بن قیس «از امام علی (علیه السلام) اینگونه روایت شده است: «آیا سزاوار است جز داناترین مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص)، کسی خلیفه‌ی مسلمانان باشد و حال آنکه خداوند فرمود: «آیا کسی که راهنمای حق است سزاوارتر است که پیروی گردد، یا آنکه خود هدایت نیافته مگر این که هدایت شود». نیز فرمود: «و خداوند وی را در علم و جسم گسترش بخشیده و نیز فرموده: «یا اثر علمی از گذشتگان» و نیز پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «هرگز کار امتی را کسی از آنان به عهده نمی‌گیرد که در میانشان داناتر از وی وجود داشته باشد، مگر این که پیوسته کارشان به سقوط کشیده خواهد شد، تا این که بدانچه واگذاشته‌اند باز گردند» یعنی ولایت و آیا این چیزی غیر از امارت بر امت است؟ (سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ۱۱۸)

۲- برقی در کتاب «محاسن» از پیامبر خاتم(ص) روایت نموده که فرمود: «کسی که رهبری جماعتی را بر عهده بگیرد که در میان آنان داناتر و فقیه‌تر از وی باشد، پیوسته کار آنان در پستی و سقوط است تا روز قیامت». (برقی، المحاسن، ۱، ۹۳، باب ۱۸)

۳- در «غایه المرام» بحرانی به نقل از «مجالس» شیخ طوسی به سند خویش به نقل از امام زین‌العابدین از امام حسن(ع) در خطبه‌ای که در مقابل معاویه ایراد نموده است آمده که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود: هیچ امتی رهبری خود را به شخصی که بهتر از وی در میان آنان است واگذار نکرده، مگر این که پیوسته کارشان به طرف سقوط و پستی پیش رفته تا با آنچه واگذاشته‌اند باز گردند. (بحرانی، غایه المرام، ۲۹۸) نیز در همان کتاب از مجالس «شیخ طوسی» به سند وی از شخصی بنام «زازان» از حسن بن علی(ع) نظیر این روایت نقل گردیده است.

۴- در تفسیر نعمانی به سند خویش از علی(ع) در مورد صفات امام اینگونه آمده است: «و اما آنچه مربوط به صفات ذاتی امام است این است که امام واجب است، زاهدترین، داناترین، شجاع‌ترین، با کرامت‌ترین مردم بوده و دارای فضایل دیگری که نظیر آنهاست باشد... و اگر امام به تمام واجبات الهی آگاه نباشد، دیگران را گمراه می‌سازد... و شرط دوم این که امام باید،



داناترین مردم باشد، به حلال خدا و حرام او و اقسام مختلف احکام الهی و اوامر و نواهی او و هر آنچه مردم به آن نیازمندند و خود از دیگران بی‌نیاز باشد». (مجلسی، بحارالانوار، ۹۰، ۴۴ و ۴۵ و ۴۶)

۵- و نیز «وسائل الشیعه» به سند خویش «از فضیل بن یسار» روایت نموده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمودند: «کسی که خروج کند و مردم را به پیروی از خود بخواند و حال آن که در بین مردم افرادی بهتر از وی یافت می‌گردند، گمراه و بدعت‌گزار است و کسی که امام نیست، اگر ادعای امامت کند کافر است». (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۸، ۵۶۴)

۶- تحف‌العقول از امام صادق روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «هر که مردم را به نفس خویش فراخواند، در صورتی که داناتر از وی در بین آنان باشد، بدعت‌گزار و گمراه است». (حرّانی، تحف‌العقول، ۳۷۵)

۷- مرحوم «شیخ مفید» در کتاب «اختصاص» از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمودند: «کسی که عملی را فراگیرد تا با افراد کم خرد به جدال پرداخته و بر افراد عالم مباهات کند و بخواهد توسط آن، مردم را به سوی خود جذب کرده و بگوید: رئیس شما هستیم، البته جایگاهش را از آتش پر خواهد کرد». و آنگاه فرمودند: «ریاست شایسته نیست مگر برای اهلش، پس هر که مردم را به نفس خویش فراخواند و در بین مردم داناتر از وی وجود داشته باشد، خداوند در روز قیامت به وی نظر نخواهد افکند». (شیخ مفید، الاختصاص، ۲۵۱)

۸- در کتاب «سلیم بن قیس» در بیان سزاوار بودن امیرالمؤمنین (ع) به امر خلافت آمده است: همه‌ی شگفتی از نادانان این امت و گمراهان و راهنمایان و هدایتگران این امت به سوی آتش است چراکه آنها از پیامبران مکرر شنیده بودند که می‌فرمود: «هیچ امتی فردی را بر خود پیشوا قرار نداد در صورتی که داناتر از او در میانشان بود. مگر این که سرنوشت آنها به پستی و سقوط گرایید، مگر این که بر گردند به سوی همان چیزی که ترک کرده بودند». اینان، پیش از من سه نفر را پیشوا قرار دادند که هیچکدام آنها به طور یقین می‌دانند که من از آنها داناتر به کتاب و سنت پیامبرش و فقیه‌تر و قاری‌تر نسبت به کتاب خدا و قاضی‌تر در مورد حکم خدا هستم. (سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ۱۱۲)

۹- ای مردم، سزاوارترین کس به خلافت قوی‌ترین مردم نسبت به آن است و داناترین آنها



به امر خدا در این مورد است، پس اگر آشوبگری به فتنه‌انگیزی برخیزد از او خواسته می‌شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزد باید کشته شود». (دستی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳)

۱۰- در کتاب «بحار» ضمن بحث‌هایی که از تفسیر نعمانی در مورد «اصناف آیات قرآن» آورده در مورد صفات امام از قول امیرالمؤمنین چنین نقل کرده است: «و اما آن صفاتی که در ذات امام لازم است وجود داشته باشد این است که واجب است او زاهدترین، داناترین، شجاع‌ترین، کریم‌ترین مردم باشد و چیزهایی نظیر اینها روی علی که موجب آنهاست... و اما اگر امام به همه چیزهایی که خداوند در کتاب قرآن و غیر آن واجب کرده عالم نباشد، دگرگون می‌کند واجبات را پس حلال می‌کند حرام خدا را پس خود گمراه می‌شود و دیگران را نیز گمراه می‌سازد.

و دوم اینکه امام باید داناترین مردم به حلال خدا و حرامش و اقسام احکام و امر و نهی و جمیع آنچه را که مردم به آن احتیاج دارند باشد تا مردم به او محتاج باشند و او از مردم بی‌نیاز باشد. (مجلسی، بحار الانوار، ۴۵، ۹۳-۴۴)

۱۱- در کتاب «وسائل» از «عبدالکرم بن عتبه هاشمی» نقل می‌کند که گفته است: پیش حضرت صادق نشسته بودم که جمعی از معتزله و از آن جمله «عمر بن عبید» وارد شدند که حضرت رو به او کرد و فرمود: و ای گروه از خدا بترسید، زیرا پدرم که بهترین فرد روی زمین و آگاه‌ترین آنها به کتاب خدا و سنت پیامبرش بود از قول پیامبر بزرگوار اسلام برایم نقل کرده «کسی که مردم را با شمشیرش بزند و آنها را دعوت بسوی خود کند در صورتی که در میان مسلمین داناتر از او باشد، چنین فردی گمراه و خود را به زحمت انداخته است. (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۱، ۲۹)

۱۲- در کتاب اصول کافی از حضرت امام رضا(ع) در ویژگی‌های امام آورده است: امام، عالمی است که نادانی ندارد و رهبری است که ناتوانی و ترس ندارد... علمش در تکامل و حلمش کامل است، در امامت قوی و در سیاست دانا است، اطاعتش واجب است، امر خدا را سرپا نگاه می‌دارد، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست. (کلینی، اصول کافی، ۱، ۲۰۲)

۱۳- در کتاب وسائل نقل می‌کند که عیسی بن قاسم می‌گوید از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: درباره‌ی خودتان فکر کنید که قسم به خدا آدمی که دارای گله گوسفند و چوپان است هرگاه کسی را یافت که داناتر به وضع گوسفندان از کسی که سرپرستی آنها را دارد، هست، طبعاً نادانتر



را اخراج و داناتر را جایگزین او می‌سازد. (حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ۱۱، ۳۵)

۱۴- ابن عباس از پیامبر اکرم نقل می‌کند که آن حضرت فرموده است: «کسی کارمندی از مسلمین را به کار گیرد در حالی که می‌داند در میان آنها بهتر از او و داناتر به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد به طور قطع به خدا و پیامبرش و جمیع مسلمین خیانت کرده است. (بیهقی، السنن الکبری، ۱۰، ۱۱۸)

۱۵- به طور قطع ما سزاوارترین مردم به امر خلافتیم چراکه ما از اهل بیت پیامبریم و ما در مورد خلافت سزاوارتر از شمایم، قاری کتاب خدا و فقیه دین او و عالم به سنن خدا و توانمند در راه امور مردم و مدافع از بدی‌های مربوط به آنها او تقسیم بالسویه بیت‌المال میان آنها ما هستیم، به خدا قسم همه این مزایا در میان ماست، پس تابع هوا و هوس نشوید که از راه خدا گمراه خواهید شد و از حق و حقیقت دورتر خواهید گردید. (ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، ۱، ۱۲)

از مجموع روایات یاد شده و بسیاری از روایاتی که به خاطر دوری از اطاله بحث از ذکر آنها خودداری گردید به دست می‌آید که امام و حاکم اسلامی و ولی فقیه باید از دیگران «اعلم» و «افقه» باشد و با بودن داناتر و فقیه‌تر، هرگاه مردم عالم و فقیه را به عنوان سرپرست امت انتخاب کنند، خیانت به خدا و پیامبرش و مسلمین کرده و مردم را به گمراهی و جامعه را به هلاکت و سقوط خواهند کشانید. (منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه، ۱، ۳۰۸)

ب: عده‌ای معتقدند اعلمیت شرط رهبری نیست مطلقاً، بدیهی است که طرفداران این عقیده نیز نمی‌توانند شرط «اعلم» و «افقه» که روایات به آن تصریح کرده‌اند را نادیده بگیرند ولی چیزی که قابل توجه است این است که آیا منظور از اعلم و افقه به همان معنای مصطلح امروزی است؟ یعنی کسی که مثلاً اصطلاحات اصولی و فقهی و شقوق علم اجمالی و تنبیهاستصحاب و مقدمات دلیل انسداد و راه ابطال آنها و نظایر اینها را بهتر بداند و یا آنکه منظور از آن آگاهی از روح اسلام و چگونگی استنباط آن و قادر بودن به اجتهاد در همه ابواب فقه اسلامی و «نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا» و داناتر بودن به مسائل مربوط حکومت اسلامی است، امام خمینی در این باره اعتقاد دارند:



«در زعامت و رهبری «ولی فقیه» اعلیّت در همه ابواب فقه اسلامی به همان معنی مصطلح لازم نیست زیرا سپردن حکومت اسلامی در همه موارد به شخص اعلم و افقه به همان معنی مصطلح در همه شرایط غیرممکن است چراکه تشخیص آن از یکسو و عدم وجود آن احیاناً از سوی دیگر و عدم پذیرش آن از سوی آخر جامعه را با مشکل روبرو می‌سازد و روی همین جهت امام ره در بازنگری قانون اساسی «شرط مرجعیّت» رهبر را ضمن نامه‌ای دستور فرمود که حذف کنند و این است متن نامه امام خمینی ره:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ علی مشکینی

(دامت افاضاته)

پس از عرض سلام خواسته بودید نظرم را در مورد متمم قانون اساسی بیان کنم، هرگونه آقایان صلاح دانستند عمل کنند، من دخالتی نمی‌کنم فقط در مورد رهبری، ما که نمی‌توانیم نظام اسلامیمان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامیمان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند.

من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیّت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور، کفایت می‌کند، اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد قهری او مورد قبول مردم است، در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است.

در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم ولی دوستان در شرط مرجعیّت پافشاری کردند، من هم قبول کردم من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده‌ی نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست، توفیق آقایان را از درگاه خداوند متعال خواستارم. (خمینی، صحیفه نور، ۲، ۵۸)

والسلام علیکم و رحمہ الله و برکاته

و نیز می‌فرماید: اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم



معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست بگیرد. آشنایی با روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان داشتن بصیرت و دید اقتصادی اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان - شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌هایی دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست و هدایت یک جامعه‌ی بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوی و زهد که در خود شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشد... (خمینی، صحیفه نور، ۱۳۹، ۲۱)

- معظم له در کتاب «البیع» تنها دو شرط اساسی را برای حاکم اسلامی لازم می‌شمرد نه علمیت را و آن دو شرط عبارتند از (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، جلسه‌ی اول تا چهارم): «احداهما العلم بالقانون و ثانیتهما العداله و مساله الکفایه داخله فی العلم بنطاقه الاوسع». (خمینی، الرسائل، ۲، ۴۶۵)

در جای دیگری از همین کتاب بعد از بیان این که همان اختیارات حکومتی که پیامبر(ص) و علی(ع) داشته خداوند برای حکومت فقیه قرار داده است می‌نویسد: «حاکمی که می‌خواهد بوسیله‌ی تشکیلات دولت و قدرت آمرانه‌ای که دارد، هدف‌های عالی اسلام را عملی کند، همان هدف‌هایی را که امام شرح داد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد، یعنی عالم به قانون و عادل باشد». (همان)

آنگاه کلام امام علی(ع) را از نهج‌البلاغه خطبه ۱۳۱ شاهد می‌آورد: «و قد علمتم انه لاینبغی یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامه المسلمین البخیل، فتکون فی الموالهم نهتمه و لا الجاهل فیضلهم یجهله و لا الجافی فی فیقطعهم بجفائه و لا الحائف للدول فیتخذ قوما دون قوم و لا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بما دون المقاطع و لا المعطل للسنه فیهلك الامه‌ی».



«شما می‌دانید، آن کس که برنوامیس، خون‌ها، احکام و امامت مسلمان‌ها سرپرستی دارد نباید بخیل باشد تا در جمع‌آوری اموال آنان برای خود حرص ورزد و نباید جاهل و نادان باشد که با جهلش آنان را گمراه کند و نه جفاکار باشد، تا پیوندهای آنها را از هم بگسلد و به نیازهای آنها پاسخ نگوید و نه ستمکار باشد که بر اموال و ثروت آنان حیف و میل نماید، گروهی را بر گروه دیگر مقدم دارد و نه رشوه‌گیر در قضاوت باشد تا حقوق را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد و نه آن کس که سنت پیامبر را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بيفکند».

امام در ادامه می‌فرماید: سخن امام علی(ع) به دو امر برمی‌گردد: ۱- علم به احکام ۲- عدالت. سؤالی به ذهن می‌رسد که آیا حضرت امام که اعلیّت را شرط نمی‌دانند روی ضرورت زمان و عدم امکان اجرای آن در همه شرایط چنین فرموده‌اند یا نظریه اولیه ایشان از منابع فقهی هم همین است؟

در پاسخ باید گفت از طرفی از بعضی سخنان ایشان چنین استنباط می‌شود که از جهت اضطراری چنان گفته‌اند، به عنوان مثال در نامه‌ای که به آقای مشکینی مرقوم می‌فرمایند چنین آمده: «در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم... من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست».

۱۶۵

از طرفی از عبارات معظم له در کتاب «بیع» و «ولایت فقیه» که قبلاً به آنها اشاره شد معلوم می‌شود که ایشان دو شرط «عالم» و «عادل» را برای رهبر مسلمین لازم می‌دانند و سخنی از اعلیّت به میان نیاورده‌اند.

به نظر قاصر ما این دو قول را می‌توان چنین جمع کرد که اگر شخصی هم از نظر حوزوی (فقهی) و هم از نظر اجتماعی(سیاسی، فرهنگی) اعلم باشد قطعاً برای رهبری مسلمین اولویت دارد. اما اگر چنین شخصی نبود بلکه امر دائر بود بین کسی که از نظر حوزوی (فقهی) اعلم و لکن از نظر مسائل اجتماعی (سیاسی - فرهنگی) اعلم نیست و بین کسی که از نظر حوزوی مجتهد مسلم غیر اعلم است و اما از نظر مسائل اجتماعی اعلم است، شخص اخیر برای رهبری سزاوارتر است.

صرف نظر از دیدگاه امام ره درباره‌ی عدم شرط اعلمیّت و مرجعیّت درباره‌ی حاکم اسلامی راه‌های دیگری نیز جهت علاج این مشکل وجود دارد و آن این که:

- اولاً: بسیاری از این روایات عامی و یا غیرمستند و یا غیرصحیحند.

- ثانیاً: برخی از آنها مربوط به امامان معصومند که اخبار به اعلمیّت و افقهیّت آنها و عدم لیاقت خلفای جور می‌دهند.

- ثالثاً: امتیاز اعلمیّت در برخی از آنها ممکن است استحبابی باشد.

- رابعاً: با توجه به روایت پنجم که حضرت علی(ع) فرمود: «یا ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه». ای مردم سزاوارترین شما به خلافت، قوی‌ترین مردم نسبت به حکومت و داناترین آنها به امر خدا در این مورد است.

می‌توان برخی دیگر از آن روایات را تفسیر کرد که منظور، اعلمیّت در مسائل مربوط به حکومت است نه اعلمیّت، به همان معنای مصطلح که برخی از فقهای شورای بازنگری قانون اساسی و از آن جمله «آیت الله گیلانی» به این حقیقت چنین تصریح فرموده‌اند: «و عرض کردم به حسب اعتبار و عقل و نقل در طراز اول که فقهای امت هستند، از میان فقهای امت فردی ولو اعلم در ریزه‌کاری‌های فقه هم نمی‌باشد، اما صاحب‌نظر است. مجتهد است ولی تدبیر امور جامعه را برای زعامت دارد، یک شاخصه‌ی بارزی دارد... این، هم به حسب آیات کریمه‌ی قرآنی و هم روایات، آن روایات اعلم، اعلم در ریزه‌کاری‌های فقهی نمی‌توانیم ما پیاده کنیم که یک کسی ممکن است خیلی ریزه‌کاری‌های فقهی داشته باشد، اما یک حوزه پانصد نفری را علم و تدبیر و اداره‌ی آن را ندارد، این چنین اعلمی را در مسأله‌ی زعامت و ولایت نمی‌توان از آن روایات اعلم ما استفاده کنیم. (خمینی، ولایت فقیه، ۴۶)

-خامساً: وجود سیره در زمان پیامبر(ص) و ائمه بر رجوع ارجاع امر قضاء به هر یک از صحابه بدون لحاظ اعلمیّت با این که روشن بود که آنان در فضیلت با یکدیگر متفاوتند و حتی پیامبر(ص) شخصاً به برخی از صحابه برای داوری ارجاع فرمود، با این که خود آن حضرت وجود داشت و نیز علی(ع) در بین صحابه بود و پیامبر(ص) در حق وی فرمود: «صالح‌ترین آنان برای قضاوت علی‌بن ابیطالب است». (همان، ۱۸۱)



بدیهی است که قضاوت از شئون ولی فقیه است لذا می‌توان نتیجه گرفت وقتی در قضاوت که نیاز زیادی به علم است اعلیّت شرط نباشد در سایر وظایف ولی فقیه به طریق اولی «اعلیّت» شرط نیست.

- سادساً: اعلیّت فقط در مسأله‌ی تقلید شرط است، بنابراین در مواردی که فقها از دیرباز در رابطه با ولی فقیه مطرح کرده‌اند اعلیّت شرط نیست.

- مرحوم سیدمحمد کاظم یزدی صاحب «عروه» در این باره می‌فرماید: «لا يعتبر العلمیه فیما امره راجع الی المجتهد الا فی التقليد و اما الولایه علی الایتام و المجانین و الاوقاف الی لامتولی لها و الوصایا الی لاوصی لها و نحو ذلك فلا يعتبر فیها العلمیه».

در اموری که مربوط به مجتهد است جز امر تقلید اعلیّت شرط نیست، بنابراین در امر ولایت بر ایتام و مجانین و اوقافی که متولی ندارد و وصیت‌هایی که وصی ندارد و مانند اینها اعلیّت شرط نخواهد بود. (یزدی، العروه یالوثقی، ۳، ۲۸۲)

- مرحوم آیت‌الله حکیم ذیل همین کلام صاحب «عروه» فرموده است: «الظاهر أنّ هذا مما لاشکال فیهِ... فالعمده اذاً فی عدم اعتبار العلمیه ظهور الاجماع علیه».

ظاهر اینست که در این مورد اشکالی وجود ندارد... پس عمده در عدم اعتبار اعلیّت ظهور اجماع بر این امر است. (همان، ۱۰)

۱۶۷ - مرحوم آیت‌الله خویی ره نیز دلیل همین عبارت صاحب «عروه» فرموده است: «فالمشهور

بین الاصحاب عدم اعتبار العلمیه فیمن یرجع الیه فی تلك الامور، فلامانع من الرجوع فیها الی غیر العلم و هو الذی اختاره الماتن؛ مشهور بین اصحاب عدم اعتبار اعلیّت است در اموری که باید در آنها به مجتهد مراجعه کرد بنابراین در آنها مراجعه به غیر اعلم مانعی نخواهد داشت و این چیزی است که صاحب عروه اختیار کرده است. (همان، ۱، ۱۰۱)

و اکثر بزرگانی که بر عروه حاشیه زده‌اند این مطلب را تأیید کرده‌اند.

امام ره در پاسخ نامه‌ی یکی از عزیزان درباره‌ی جوابگویی اسلام از مسائل جدید، تذکراتی دادند و ضمن آن، درباره‌ی عدم کفایت «اعلیّت حوزوی» برای اداره‌ی مملکت اسلامی چنین تأکید فرمود: «ولی مهم شناخت حکومت و جامعه است که براساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع

مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل‌ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را بدست گیرد. (همان)

- سابقاً: مسأله‌ی دیگری که نظر امام خمینی (ره) مبنی بر عدم لزوم اعلیّت در ولی فقیه را تقویت می‌کند دنیوی بودن بیشتر مسائل فقهی می‌باشد و با پذیرش این عقیده بدیهی است که اعلیّت حوزوی برای اداره‌ی مملکت کافی نخواهد بود.

امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «خداوند بوسیله‌ی رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن به شگفتی می‌آید برای همه‌ی امور قانون و آداب آورده است، برای انسان پیش از آن که نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور رود قانون وضع کرده است و نه تنها برای وظایف عبادی، بلکه برای امور اجتماعی سیاسی، حقوقی و خانواده دارای قوانینی مترقی و متکامل و جامع است و مسائلی که از دیر زمان در زمینه‌های اقتصادی، حقوقی و سیاسی، حقوق بین‌الملل و مقررات جنگ و صلح و حقوق عنوان کرده‌اند، گوشه‌ای از قوانین و رساله‌ی عملی اسلام است. هیچ موضوعی حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره‌ی آن نداده باشد. (خمینی، صحیفه نور، ۲، ۴۷)

ثامناً: وقتی که در اعلیّت مرجع که بیشتر در مقام «افتاء» است ایراد باشد، این ایراد نسبت به اعلیّت (به معنی اخص) ولی فقیه به طریق اولی وارد است، ورود به این بحث از حوصله‌ی مقاله خارج است خوانندگان عزیز می‌توانند این بحث‌های شیرین و دل‌انگیز را در کتاب‌های اصولی مفصل مطالعه کنند. (خمینی، الرسائل، ۴، ۵۸)

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

فهرست منابع:

۱. آخوند خراسانی، کفایه الاصول، انتشارات حاذق، ۱۳۶۶.
۲. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، قاهره، ۱۹۷۳ م.

۳. احمدی، حسینعلی، **مقایسه‌ی میان ادله، شرایط، وظایف و حقوق رهبری و مرجعیت**، برهمند، ۱۳۷۶.
۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد، **المحاسن**، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۵. بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، **رساله‌ی نوین**، سپهر، ۱۳۵۹.
۶. البیهقی، احمد بن الحسین، **السنن الکبری**، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳م.
۷. حرّ عاملی، محمد بن حسین بن الحسن، **وسایل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۸. حرّانی، حسن بن شعبه، **تحف العقول**، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ق.
۹. حکیم، محمدتقی، **الاصول العامه للفقہ المقارن**، دار الاندلس، ۱۳۸۳.
۱۰. حلی، علامه ابومنصور، **جمال‌الدین الحسن، تذکره الفقهاء**، دارالاضواء، ۱۳۶۳.
۱۱. خمینی، روح الله، **کتاب البیع**، اسماعیلیان، قم، بی‌تا.
۱۲. خمینی، روح الله، **الرسائل**، اسماعیلیان، قم، بی‌تا.
۱۳. خمینی، روح الله، **صحیفه‌ی نور**، وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۷۰.
۱۴. خمینی، روح الله، **ولایت فقیه**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰.
۱۵. خویی، ابوالقاسم، **التنقیح فی شرح العروه الوثقی**، لبنان، دارالکتب الاسلامی، بیروت، بی‌تا.
۱۶. خویی، ابوالقاسم، **مصباح الاصول**، مکتبه الداوری، قم، ۱۴۱۲ق.
۱۷. زین‌الدین، حسن، **معالم‌الدین و ملاذ المجتهدین**، جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۱۸. سلیم بن قیس هلالی، **کتاب سلیم بن قیس الهلالی**، هادی، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۹. صیمری، مفلح بن حسن، **غایه‌ی المرام فی شرح شرایع الاسلام**، دارالهادی، بی‌تا.
۲۰. طباطبایی، سیدمحسن، **مستمسک العروه الوثقی**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۳۰.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، **بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت**، جمعی از نویسندگان، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۱.
۲۲. علم‌الهدی، سیدمرتضی، **الذریعه الی اصول الشریعہ**، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
۲۳. عمید زنجانی، عباسعلی، **فقه سیاسی**، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۴. فیروزآبادی، سیدمرتضی، **عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول**، قم، ۱۳۶۸.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، دارالوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.

۲۶. مفید، محمد بن نعمان، **الاختصاص**، کنگره‌ی جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۲۷. منتظری، حسینعلی، **دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه**، ترجمه محمود صلواتی، کیهان، تهران، ۱۳۶۷.
۲۸. میرزای قمی، **قوانین الاصول**، چاپ سنگی بدون شماره.
۲۹. یزدی، محمدکاظم، **العروه الوثقی**، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۰.

